



۲۰۲۰/۰۹/۰۷



میر عنایت الله سادات

بازتاب هویت ملی بر زندگی افغانها

انسانها همانطوریکه ذریعۀ هویت فردی خود شناسایی میشوند، بوسیلهٔ هویت های جمعی نیز مشخص میگردند. هویت های جمعی در طول تاریخ بشری به انواع متفاوت و مختلف به میان آمده اند و انسانهای ساکن در اطراف و اکناف جهان خود را وابسته به یکی از این هویت ها پنداشته اند. هر هویت جمعی خود را بوسیلهٔ یک سلسله مشخصات، از هویت جمعیت های دیگر متمایز میسازد. همهٔ این هویت های ظهور یافته در طول تاریخ نتوانسته اند که بطور یکسان و برای همیشه پا برجا بمانند. شماری از آنها که توان سازگاری با روند تکامل جوامع بشری را نداشتند، جبراً در تحت عوامل نوظهور از میان رفتند. از زمرهٔ هویت های جمعی که تا هنوز بطور کامل منحل نشده اند، مطرح ترین همهٔ آنها، هویت های قومی، نژادی، مذهبی و سرانجام متعلق شدن انسانها به «هویت ملی» شان میباشد.

هویت ملی پدیدهٔ بی نهایت مؤثر و با اهمیت در تاریخ تکامل جوامع بشری بوده و از همین جهت همیشه مورد توجه محققان قرار میگیرد. بخاطر درک و شناسایی هویت ملی، جمعاً دو طرز دید از جانب دانشمندان ارائه شده است: یکی «تیوری وراثت» و دیگر آن «تیوری سازندگی» میباشد. طرفداران تیوری وراثت، هویت ملی را یک پدیدهٔ ازلی و نهفته در خلقت انسانها میدانند. دید این گروه بر پایهٔ نژاد متکی بوده و فی الواقع پایهٔ تفکر نژاد پرست ها در رابطه به این پدیده می باشد. بر خلاف این طرز دید، هواداران تیوری سازندگی، معتقد اند که هویت ملی ازلی نبوده، بلکه به واسطهٔ فرهنگ انسانها ساخته می شود.

امروز انسانها به اثر تکامل اجتماعی و رسوخ مدرنیته در سطح جهانی، به دور هویت های ملی شان حلقه زده، ملت ها و دولت های ملی خود را بوجود آورده اند و یا هنوز هم در مسیر نیل به این هدف قرار دارند. هویت ملی مجموع ارزش هایی است که در طول تاریخ یک ملت، در میان مردم، شکل میگیرد. به عبارت دیگر «ملت» بر بنیاد مفهوم «هویت ملی» بناء می یابد. جریان پیدایش «دولت ملی» نیز وابسته به هویت ملی بوده و بر مبنای آن پایه گذاری میشود.

در رابطه به اجزای مکملۀ هویت ملی باید اذعان داشت که هیچ یک از هویت های ملی نمی تواند بدون سرزمین مشترک، تاریخ مشترک، نظام واحد سیاسی و اجتماعی و منافع مشترک اقتصادی، بر پایهٔ اكمال برسد. همینطور ضرور است که بخاطر ترکیب و هماهنگ سازی اجزای فوق الذکر، همبستگی، مشارکت فعال و هدفمند ملی، وجود داشته باشد.

چنین مشارکت بوسیلهٔ قوانین در جامعه تنظیم شده، حدود مکلفیت های ملت و صلاحیت های دولت ملی را تنظیم مینماید. به عبارۀ دیگر چگونگی مشارکت ملت، در پرتو قوانین، بر مبنای اصول عادلانه و رعایت آزادی انسانها تنظیم می شود. بر پایهٔ چنین مشارکت، احساس همبستگی و ارادهٔ ملت تبارز یافته

و مردم سالاری قوام میابد. ساختار ملت به پیدایش مدرنیته ارتباط داشته و با ظهور صنعت و تکامل شهرها، رشد می یابد. به همین گونه، شیوه های جدید تولید و سراسری شدن تجارت، موجب دگرگونی ها گردیده، محدودیت های قومی و منطقی را در هم می شکند. ملت سازی در کشور های مختلف، مطابق به داشته های ملی هر کشور تحقق می یابد. لذا با اطمینان میتوان اذعان داشت که این پدیده را نمی توان با کاپی کردن از یک کشور دیگر بوجود آورد. بناءً بخاطر شناسایی زمینه های پیدایش این پدیده در افغانستان هم باید اندکی به عوامل ذی نفوذ بر حدود جغرافیایی و گذشته تاریخی وطن خود، تأمل بنمائیم. سرزمین باستانی افغانستان، مسما به نامهای «آریانا»، «خراسان» و «افغانستان» مهد یکی از کهن ترین مراکز تمدن های جهان بود. ولی به اثر عوامل گوناگونی که ذکر آن درین نوشته مختصر نمی گنجد، در آغاز قرن شانزدهم به اثر هجوم قوتهای مغلی، صفوی و شییبانی دچار تجزیه شد. اما مردم این سرزمین، در تحت چنین شرایط تحمیلی، تا اواسط قرن هجدهم بخاطر آزادی، وحدت سرتاسری و استرداد سرزمین شان در هر سه استقامت، قهرمانانه می رزمیدند. در غرب افغانستان نه تنها صفوی های اشغالگرا سرزمین افغانها رانده شدند، بلکه در تحت زعامت محمود هوتکی به کشور اشغالگر نیز یورش برده شده و پس از محاصره طولانی شهر اصفهان، شاه حسین صفوی که ۳۲ سال بر کشور فارس سلطنت کرده بود، تاج شاهی خود را به شاه ۲۵ ساله افغان تسلیم داد. متأسفانه پس از سلطنت هوتکی ها این پیروزی تداوم نیافت. تا آنکه به سال ۱۷۴۷ع بر بنیاد فیصله یک جرگه عنعنوی مرکب از نمایندگان قبایل، افغانها به هدف بزرگ خود که توحید سرزمین شان بود، دست یافتند. به این ترتیب سنگ بنای یک قدرت مرکزی، متکی بر اتحاد قبایل، گذاشته شد.

به عبارت دیگر در تأسیس دولت همان وقت، هویت قبایل بازتاب کامل داشت و هویت ملی به معنی واقعی آن، هنوز متنازع نبود. قدرتهای قومی، پایه های دولت را میساختند و هنوز جای آنها را یک اردوی سراسری نگرفته بود. در چنین اوضاع و احوال، قوای استعمار انگلیس قدمه به قدمه به مراکز قدرت افغانها نزدیک شده، ضربات بزرگی را بر تمامیت ارضی و وحدت ملی ما وارد کرد. پی آمد این تجاوزات، به میان آمدن یک افغانستان کوچک و محاط به خشکه گردید. در هماهنگی با این سیاست ها، امیر عبدالرحمن خان بسال ۱۸۸۰ع زمام امور را بدست گرفت تا حدود چنین یک کشور را تعیین کرده و باتضعیف قدرت سران قبایل، نفوذ دولت مرکزی را سرتاسری بسازد. به این ترتیب، دولت مرکزی افغانستان در پرتوانکشافات اوضاع و تدابیر امیر، با تحت الشعاع قرار دادن قوتهای قومی، شکل گرفت.

اما این دولت هنوز هم در مسیر یک «دولت ملی» قرار نداشت. زیرا آزادی در بخش سیاست خارجی وجود نداشته و این عرصه در انحصار هند برتانوی بود. در بخش سیاست داخلی هم، سرنوشت مردم بر طبق فرامین امیر، رسم و رواج های قبایلی و تعبیر های مذهبی معین گردیده و کدام مشی روشن، بخاطر رسیدن به یک دولت ملی موجود نبود. تا آنکه با پناه گرفتن جنبش مشروطیت و رویکار آمدن اعلیحضرت امان الله خان اساسات یک دولت مدرن گذاشته شد.

درین عرصه شد تا زندگی اتباع کشور بوسیله قوانین تنظیم شود. طی سال ۱۹۲۲ع چهل قانون نافذ شد و در جریان سالهای بعدی الی ختم دوره امانی، بیست و پنج قانون دیگر نیز انفاذ یافت (۱). اعضای لویه جرگه (یکصد و پنجاه نفر) مرکب از وکلای انتخابی بوده و بوسیله رأی مستقیم و سری، فیصله های شانرا اتخاذ مینمودند. با انفاذ قانون اساسی بسال ۱۹۲۴ مفهوم حاکمیت مردم مطرح گردیده و سایر

تدابیر اصلاحی نیز در جهت ساختن یک دولت مدرن روی دست گرفته شد که شماری از آن به منصفه اجراء قرار گرفت.

مبارزه علیه استعمار و حفظ استقلال ملی در خط مقدم مشی ملی دولت قرار داشت. وطندوستی افغانها، موقعیت کشور شان را در سطح « قلب آسیا» بالا برده بود. این دست آورد ها آنقدر بزرگ و با اهمیت بود که انگلیسها آنرا تحمل نتوانسته، دسایس گوناگونی را علیه افغانستان و حاکمیت ملی آن سازمان دادند. به این ترتیب اغتشاش در سراسر افغانستان ساختار های روبه رشد یک ملت مدرن را ضربه زد.

امروز که از قیام افغانها و تدابیر ملی گرایانه اعلیحضرت امان الله خان ۹۶ سال میگذرد، هنوز هم فرزندان واقعی مردم افغانستان مصروف گذاردن سنگپایه های اولی بنای ساختمان «ملت»، اشاعه «هویت ملی» و مستحکم سازی «حاکمیت ملی» شان می باشند. مردم افغانستان خواست متعرضانه نداشته و آرزو ندارند که با دست یابی به قدرت تجاوزکارانه، منافع ملی خود را در کشور های همجوار جستجو نمایند. ولی حق دارند که از منافع ملی خود در برابر پلانهای سلطه جویانه ای کشور های منطقه دفاع نمایند.

حفظ منافع ملی، رابطه مستقیم با توانمندی و قدرت یک ملت دارد. کشوری می تواند از منافع ملی خود دفاع نماید که ملت آن آگاه، توانمند و با قدرت باشد. اتکاء روی تعهدات قدرت های بیرونی، مؤجه نیست. زیرا آنها مبتنی بر منافع ملی خود با قضایا عمل نموده و با تغیر اهداف استراتژیک شان، به تعهدات سپرده خود تجدید نظر مینمایند.

بناءً این سوال مطرح میشود که ما چگونه باید توانمندی ملت خود را بالا ببریم؟ برای دریافت پاسخ به این پرسش، باید روی عوامل بازدارنده توانایی های ملی ما مکتب نماییم. یاد آوری تمام این عوامل درین نوشته مختصر امر مستحیل است، اما چند عاملی که در افغانستان امروزی، علیه منافع ملی، هویت ملی و حاکمیت ملی افغانها، عمل مینمایند، ذیلاً به بررسی گرفته می شود:

- تا وقتی که گروه های «سیاسی» بر مبنای قوم، مذهب و منطقه گرایی در قدرت شرکت داشته باشند، آنها خود شان همین تمایلات فرقه گرایی را تقویت نموده و مانع تکامل « هویت واحد ملی» میشوند.
- اصطکاک منافع قدرتهای بیرونی در داخل افغانستان، وحدت ملی افغانها را تخریب مینماید. زیرا این قدرتها، با دامن زدن به تفاوت های قومی، منطقوی و تنظیمی، بر گروه های وابسته به خود شان در داخل سرزمین افغانها، اتکاء مینمایند. حوادث گذشته نشان داد که رقابت آنها، بشکل صف آراییی های فرقه یی موجب خونریزی های زیاد گردید.
- به هر اندازه که قدرتهای منطقوی، از برخورد های نیابتی و تحریکات گذشته خود، در داخل افغانستان انتباه نگیرند و هنوز هم بالای مهره ها و ارتباطات قبلی شان، خود را متمرکز سازند، بهمان اندازه منافع مختلف و متضاد آنها در وجود مهره های وابسته به ایشان جای گرفته، اختلافات و تضاد ها را در میان افغانهای هموطن شکل میدهد. چنین تلاشها، وحدت ملی و منافع ملی افغانها را به مخاطره میاندازد.
- اگر شرایط داخلی برای حفظ منافع ملی و وحدت ملی آماده نگردد، زمینه های خرابکاری از بیرون، مانند گذشته تداوم میابد. بخاطر اصلاح این وضع، باید امنیت سراسری تأمین گردیده، تجارت داخلی سرتاسری شده و به وسیله مبادلات تجارتي، مردمان مناطق مختلف به همدیگر

شان وابسته شوند. همچنان رشد اقتصادی متوازن گردیده و بالاخره ارزشهای ملی در سطوح مختلف جامعه تبلیغ و توضیح شود.

- تا وقتی که شماری از زورمندان و متعلقین آنها، حقوق بشری هموطنان شان را مراعات نکرده و تنها مردمان بی بضاعت مکلف به رعایت قانون باشند، وحدت ملی تأمین نمی شود. زیرا چنین دوگانگی، جامعه را از هم جدا میسازد.
- وابستگی بخشهای بزرگ از تنظیمهای «جهادی» به ایران و پاکستان، موجب شده است که ذهنیت های افغانستان ستیزی در میان برخی حلقات ترویج یافته و هویت ملی در میان آنها، ضعیف گردد. مبتنی بر همین وابستگی، در گذشته، آشوب ها و جنگهای زیاد براه انداخته شد. حتی مثال های وجود دارد که آنها در تحت رهبری نظامیان پاکستانی، بر علیه تمامیت ارضی خود حمله نمودند. حمله وسیع بر جلال آباد که پس از بیرون رفت قوای شوروی سابق در تحت رهبری مستقیم نظامیان پاکستان براه افتاد و موجب شکست مفتضحانه حمله کنندگان گردید، یکی از مثال های روشن است. درین جنگ، فرزندان واقعی افغانستان، منحصبت یک اصل افتخار آمیز ملی، از وطن آبایی شان دفاع نمودند.
- میان مفاهیم «وابستگی» و «همبستگی» فرق زیادی وجود دارد. سازمانهای سیاسی، حقوقی، فرهنگی، مذهبی و اکادمیک، می توانند با سازمان های مماثل شان در خارج از افغانستان روابط داشته و عندالضرورت همبستگی آنها را بدست آورند. اما به هیچوجه حق ندارند که از سازمانها و یا دولت های خارجی به کدام گونه یی وابسته باشند. هر نوع وابستگی، وحدت ملی افغانها را به مخاطره میاندازد.
- عامل اقتصادی هم می تواند که بمثابة تضعیف کننده هویت ملی عمل کند. بطور مثال می توان از وابستگی برخی مناطق همسرحد با ایران و پاکستان یاد آور شد. درین مناطق حتی واحد پولی یکی ازین دو همسایه مورد داد و ستد قرار گرفته و به پول رایج وطن شان اعتماد نمی نمایند. چنین وضع، معاملات بازرگانی و سرمایه گذاری ها را به سود این کشور ها سوق میدهد. بالنتیجه، اقتصاد این مناطق از ساختار اقتصاد ملی افغانستان فاصله گرفته و به ساختار های آنطرف سرحد وابسته میشوند.
- همینطور انتباه نادرست از «جهانی سازی» می تواند که زمینه مداخلات کشورهای قدرتمند و منافع یکجانبه ای آنها را در امور داخلی کشور ما بوجود آورده، منافع ملی و هویت ملی افغانها را به بحران بکشاند.
- اگر قدرت به اراده ملت مورد استعمال قرار نگرفته و یا قدرت بصورت پراکنده بکار گرفته شده و ملت در زیرچتر یک «قدرت عالی متمرکز» مصئون نباشند، امکان استعمال آن به نفع اجانب و درگیر شدن قدرتمندان علیه همدیگر شان، موجب نفاق ملی و حتی بحران هویت میگردد. جنگهای تنظیمی پس از بهار ۱۹۹۲ در سراسر افغانستان، بخصوص شهر کابل گواه روشن این پدیده غمناک است.
- شایعه ای شنیده میشود که در جریان مذاکرات صلح با طالبان، جانب مقابل تقاضا نموده است که برخی مناطق سرحدی در جنوب و شرق افغانستان به آنها سپرده شود. اگر این درخواست مورد پذیرش سران دولت قرار بگیرد، در حقیقت پلان تجزیه افغانستان عملی شده و هویت واحد ملی افغانها از بین میروند.
- طوریکه از ورای رسانه ها، بخصوص نشرات خارج از کشور بر میآید، هنوز هم افراد و گروههای از افغانها وجود دارند که از مرز های قومی عبور نتوانسته و همگام با هموطنان خود علم وحدت ملی را بلند نمی نمایند. بعضی ازین افراد حتی به جعل کنندگان تاریخ میهن ما گوش فرا داده، اکاذیب تاریخ نویسان مزدور بیگانگان را در رابطه به هویت ملی افغانها، نشخوار مینمایند.

- – همانگونه که در عنوان این مقال مطرح شده است، هویت ملی بر زندگی انسانها تأثیر بزرگ دارد. این مفهوم احساس تعلق و وفاداری را به نماد های مشترک، زنده نگه میدارد. آنها را یکپارچه و متحد ساخته، امکانات و توانایی های آنها را بالا میبرد. اما دشمنان وطن ما نمی خواهند که افغانها ازین توانمندی شان بهره مند شوند. آنها میکوشند تا افغانها دریک بحران هویت، حیات به سر ببرند. همین حالت، انگیزه شد که نگارنده این نوشته، احساس و برداشت های خود را درزمینه، جمع بندی کرده و خدمت هموطنان خود تقدیم نماید. امید است مورد توجه میهن دوستان عزیز ما قرار بگیرد. ختم



[برای مطالب بیشتر از این نویسنده، اینجا کلیک نمایید.](#)

(۱) مولت من، گیرهارد « انکشاف قانون اساسی افغانستان ۱۹۸۱ تا ۱۹۰۱»، مؤسسه المانی برای شرق، هامبورگ ۱۹۸۲ صفحه ۱۱

